

کلام مرحوم اصفهانی در تأیید نظر آخوند:

مرحوم آخوند نوشته بودند صیغه امر در هیچ یک از معانی مطرح شده استعمال نشده است بلکه تنها در طلب استعمال شده است و آنچه به عنوان معانی مورد اشاره قرار گرفته «داعی» امر بوده است.

مرحوم اصفهانی توضیح می دهند:

«بل ربما لا يعقل إذ مفاد الهيئة كما هو بمعنى البعث أو الطلب الملحوظ نسبة بين المادة و المتكلم و المخاطب، فتكون المادة مبعوثاً إليها أو مطلوبة و المخاطب مبعوثاً أو مطلوباً منه كذلك لا بدّ تلاحظ السخرية و التعجيز و التهديد متعلقة بالمادة مع أنه لا معنى لجعل المخاطب مسخرة بالحدث، و لا لجعله عاجزاً به، و لا لجعله مهدداً به، و إنما يسخره و يُعجزه و يُهدّده بتحريكه نحو المادة.»^۱

توضیح :

۱. بعضاً معقول نیست که آن معانی بخواهند مستعمل فيه صیغه امر باشند چراکه:
۲. هیأت وضع شده است برای بعث یا طلب. (در حالیکه این بعث و طلب در نسبت با ماده و متکلم و مخاطب تعریف می شوند یعنی: «بعث اعتباری و یا طلب اعتباری فاعل، مفعول را نحو العمل»)
۳. پس ماده مبعوث إليه و مخاطب مبعوث است یا ماده مطلوب و مخاطب مطلوب منه است.
۴. از طرفی تمسخر و تعجیز و تهدید، به ماده تعلق می گیرند یعنی مخاطب در انجام ماده (رفتن) مسخره می شود و یا به سبب انجام آن تهدید می شود و یا از انجام آن ماده تعجیز می شود.
۵. حال (مع) معنا ندارد که بگوییم - صیغه به معنای مسخره یا تعجیز و یا تهدید است چراکه مسخره شدن و یا تعجیز و تهدید ناشی از آن است که مخاطب تحریک نحو العمل شود.

ما می گوییم :

محصل کلام ایشان را می توانیم در مورد سخریه بپذیریم یعنی بگوییم «اجلس» وقتی عامل تمسخر است که مخاطب نداند که قرار است به وسیله جلوس مضحکه شود. و لذا «اجلس» به معنای «مسخره می کنم جلوس تو را» نمی باشد بلکه «تحریک نحو الجلوس» است که از آن مسخره حاصل می شود ولی چه اشکال دارد بگوییم «اجلس» به معنای «عاجز هستی از جلوس» یا «اگر جلوس کنی آزار می بینی» باشد. توجه شود که این کلام اگرچه مردود است ولی نمی توانیم بگوییم «لا یعقل» است.

اشکال منتقی الاصول بر مرحوم آخوند:

«و التحقيق: انه لا بدّ أولاً من معرفة صحة ما ذكره من كون الصيغة مستعملة لإيجاد الطلب إنشاء، و انما يختلف الداعي إليه، و ان ذلك معقول ثبوتاً أو غير معقول. ثم يقع الكلام إثباتاً بعد ذلك. و الإنصاف انه غير معقول ثبوتاً، فان الداعي بحسب ما يسطح عليه

۱. نهاية الدراية، ج ۱ ص ۲۱۴



هو العلة الغائية، بمعنى ما يكون في تصوره سابقاً على الشيء و في وجوده الخارجي مترتباً على الشيء متأخراً عنه. فيقال: «أكل» بداعي تحصيل الشبع، فان الشبع تصوراً سابقاً على الأكل، و بلحاظ ترتبه على الأكل ينبعث الشخص إلى الأكل، و لكنه وجوداً يترتب على الأكل و يتأخر عنه. و عليه، فصلاحيه الأمور المذكورة من تمن و ترج و تعجيز و تهديد و امتحان و سخرية لأن تكون داعياً للإنشاء في الموارد المختلفة يصح في فرض ترتب هذه الأمور على الإنشاء وجوداً و أسبقيتها عليه تصوراً. و ليس الأمر فيها كذلك، فان.. منها: ما يترتب على صورة الأمر و لو لم يكن استعمال أصلاً كالامتحان في مقام الإطاعة، لأن الاختبار يتحقق بذكر ما صورته أمر و لو كان مجرد لفظ و لقلقة لسان، إذ الانبعاث نحو الفعل يحصل بوجود ما يتخيل المنبعث كونه أمراً حقيقة، فيعلم بذكر الصيغة و لو لم يقصد بها أي معنى أنه في مقام الإطاعة أو العصيان. نها: ما يترتب على الأمر حقيقة و بداعي البعث و التحريك، كالامتحان في الأمور به و اختباره في مقدار معرفته في أداء الأمور به، فان المأمور به مراد واقعا كامتحان الطفل بأمره بالكتابة أو القراءة. منها: ما يكون في تحققه و ترتبه أجنبي بالمرّة عن الأمر حقيقة و صورة، كالتهديد و التمني و الترجي و نحوها، فان هذه الأمور تحصل بأسبابها الخاصة و لا تترتب على الأمر، كما لا يخفى. نعم في ما كان الداعي السخرية و الاستهزاء، أمكن أن يدعى ترتب الاستهزاء على استعمال الصيغة في معناها لا بداعي الجد و الواقع، فيصلح الاستهزاء على استعمال الصيغة في معناها لا بداعي الجد و الواقع، فيصلح الاستهزاء للداعوية لو لم نقل بأنه - أعنى الاستهزاء - يتحقق بمجرد الإنشاء صورة و لو لم يكن استعمال، فان إنشاء الأمر صورة بلا قصد أي معنى من المعاني، بل ليس المقصود إلا هذه الألفاظ الخاصة، يعد استهزاء عرفاً. فتأمل.»^١

توضیح :

١. آیا ثبوتاً معقول است که معانی گفته شده، دواعی امر باشند؟
 ٢. معقول نیست چراکه: داعی یعنی علت غایی (که تقدم تصوری و تأخر حصولی نسبت به معلول دارد)
 ٣. حال اگر تمنی، ترجی، تعجیز و .. بتوانند تقدم تصوری و تأخر وجودی نسبت به امر داشته باشند، ممکن است بگوئیم که داعی هستند در حالیکه چنین نیست چراکه:
 ٤. برخی از این امور (امتحان در مقام اطاعت) مترتب می شوند بر آنچه به صورت ظاهر امر است (اگرچه فی الواقع امری در کار نباشد) [یعنی اگر اصلاً مولا امر نکرد ولی مأمور فکر کرد امر شده و کار را انجام داد باز امتحان حاصل شده است]
 ٥. برخی از این امور (امتحان نسبت به اینکه میزان معرفت او چه مقدار است) مترتب می شوند بر امر واقعی. مثل اینکه غرض امتحان اطفال است و به آنها می گوئیم بخوان. در اینجا امر علت پیدایش خواندن است و امتحان خواندن علت غایی برای امر کردن.
 ٦. برخی از این امور اصلاً ربطی به امر ندارند. مثل تهدید و تمنی و ترجی و .. چراکه این امور مبادی و علل خود را دارند.
 ٧. بله آنچه به داعی مسخره و استهزاء است، در صورتی حاصل می شود که صیغه در معنای خود استعمال شود ولی اراده جدی نشده باشد (البته همان جا هم ممکن است بگوئیم استهزاء بر صورت ظاهریه امر مترتب می شود و لو اینکه اصلاً لفظ استعمال نشده باشد).
- ما می گوئیم :



(۱) درباره نوع دوم هم ممکن است بگوییم اصلاً امتحان متوقف بر امر نیست چراکه اگر واقعا بچه ها به هر علتی (از جمله صورت امر) شروع به خواندن کردند، معلم می تواند از میزان توانمندی آنها مطلع شود. پس اشکال اول آن است که چرا بین صورت اول و صورت دوم تمایز گذاشته شده است.

(۲) اما اشکال اساسی آن است که در کلام ایشان بین علت و علت انحصاری خلط شده است. چراکه: در فرض اول و دوم: نهایت سخن ایشان آن است که ممکن است امتحان از راهی دیگر - غیر از استعمال امر - حاصل شود. در جواب می گوییم اینکه امتحان ممکن است از طریق دیگری هم حاصل شود ضرری نمی زند به اینکه بگوییم در این دو فرض امتحان از طریق استعمال امر حاصل شده است پس امتحان علت غایی استعمال امر است.

(۳) و اما در فرض سوم تصور تمنی و ترجی و تهدید اعتباری تقدم بر امر دارند - بالوجدان - و اما اینکه گفته شده تحقق آنها علل خاص خود را دارد. خلط بین تکوین و اعتبار است. چراکه فرض ما آن است که تصور تمنی اعتباری علت است برای امر و امر (بعث اعتباری) ایجاد می کند تمنی اعتباری را؛ پس تمنی داعی امر است چراکه تقدم تصوری و تأخر وجودی بر امر دارد.

(۴) اصف إلی ذلک آنکه اگر هم مطابق آخوند مشی نکردیم و قائل به تمنی و ترجی و .. اعتباری نشدیم، باز هم می توان گفت چرا داعی را به معنای علت غایی گرفته اید. بلکه داعی می تواند به معنای علت فاعلی هم تصویر شود. به این معنی تمنی حقیقی انگیزه و داعی و علت فاعلی برای استعمال صیغه امر است.

